

مقایسه ویژگی‌های پیشوا و حاکم در هفت بزم انوشیروان
با بوذرجمهر و نهج البلاغه

ابوالفضل مظهري* / حسنعلی عباسپور اسفدن** / محمد علی خالدیان***

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۱۷

تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۱۴

چکیده

فردوسی در بخش تاریخی شاهنامه از مجالس «بزم» انوشیروان، پادشاه ساسانی یاد می‌کند. در پندها و حکمت‌های مختلف و بسیار متنوع در این هفت بزم، شرایط پیشوا از زبان بوذرجمهر حکیم را نیز به صورت گسترده بیان می‌کند. به نظر می‌رسد توصیه‌های کلی بوذرجمهر، پندهایی است که دوست دارد انوشیروان آن‌ها را بشنود و به آن‌ها عمل نماید. از دیدگاه او پیشوا و حاکم باید جامع صفات نیکو و دور از خصلت‌های بد باشد. اهمیت این پژوهش با دقت به اینکه فردی حکیم مانند فردوسی از زبان حکیمی دیگر مانند بوذرجمهر ویژگی‌های حاکم را بیان می‌کند، بیشتر بروز خواهد کرد. این توصیه‌ها شباهت‌های زیادی به سخنان امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه دارد. به نظر می‌رسد فردوسی حکیم با بهره‌گیری از نهج البلاغه آن حضرت، علاوه بر پایبندی به اصل داستان‌هایی که جمع‌آوری کرده است به غنا بخشی حکمت‌ها و دغدغه‌های مذهبی با بهره‌گیری از این سخنان نظر داشته است. تاریخ تاکنون بارها تکرار شده و خواهد شد. تجربه گذشتگان می‌تواند چراغ راه آینده باشد. به نظر می‌رسد با عمل به این پندها و حکمت‌ها، حاکم نزد خاص و عام و برای زمان‌های طولانی محبوب و سربلند خواهد شد. این پژوهش از نوع نظری و به روش کتابخانه‌ای به صورت مقایسه بین هفت بزم انوشیروان و حکمت‌های موجود و مشابه آن‌ها با نهج البلاغه انجام شده است.

*. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران endpnh@gmail.com

** . استادیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان (نویسنده مسؤول) h.abbaspouresfeden@gmail.com

*** . استادیار و عضو هیأت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان khaledyan344@gmail.com



واژگان کلیدی

نهج البلاغه، شاهنامه، فردوسی، بوذرجمهر، هفت‌بزم.

۱. مقدمه

یکی از دوره‌های شکوه، عظمت و قدرت ایران و ایرانیان؛ دوره ساسانیان بوده است. انوشیروان یکی از پادشاهان مؤفق بوده است. ایران در دوره او شاهد عدالت‌گستری، ترویج و ارج نهادن علم و عالمان، توجه بیشتر به نیازمندان و رعیت و ... در کنار کشورگشایی‌های متعدد است. گویا یکی از دلایل مؤفقیّت او بهره‌گیری از محضر دانشمندان و حکیمان ایرانی و غیر ایرانی است.

انوشیروان خوابی می‌بیند که موبدان و خواب‌گزاران از تعبیر آن عاجز می‌شوند. او نمایندگان خود را به دنبال تعبیر کننده خوابش به همه‌جا می‌فرستد. در شهر مرو — که در قدیم بخشی از خراسان و امروزه متعلق به ترکمنستان است — جوانی به نام بوزرجمهر (بزرگمهر) که هنوز شاگرد مکتب‌خانه‌ای است قبول می‌کند که به محضر پادشاه برسد و خوابش را تعبیر کند. او در این کار مؤفق می‌شود و شاه، اندکی بعد متوجه نبوغ و تیزهوشی او می‌شود.

برای بهره‌گیری از علم و حکمت بوزرجمهر مجالسی با حضور بزرگان، اندیشمندان و حکما برگزار می‌کند که فردوسی حکیم از آن‌ها به «بزم» یاد می‌کند. بزرگمهر در خلال این بزم‌ها، پندهای حکیمانه‌یی را به همگان می‌کند ولی پندهای او به پادشاه، به طور عمده پندهای حکیمانه‌یی است که با ویژگی‌های پیشوایان در امور حکومت در نهج البلاغه همخوانی دارد.

۱-۱. شرح و بیان مسئله:

این پژوهش به دنبال پلی ارتباطی بین «ایرانی بودن» و «مسلمان بودن» است. با جمع‌آوری مطالب به صورت کتابخانه‌ای و دسته‌بندی موضوعی آن‌ها از دو اثر جاویدان «نهج البلاغه» و «بخش تاریخی شاهنامه» و نیز تطبیق برای بیان مشابهت‌های فراوان و بیان تفاوت‌های ناچیز، در بخش‌های مختلف به ترتیب حروف الفبای موضوعات، پل ارتباطی یافت خواهد شد.

مشکلی که امروزه به عیان در جامعه شاهد آن هستیم اینست که در دوره‌های مختلف تاریخی به ویژه قرن‌های بعد از حمله اعراب به ایران، تنش و تقابل بین دو فرهنگ و زبان پارسیان و اعراب ایجاد شده است. شاهد زنده این مدعا شاهنامه حکیمانه فردوسی است. این حکیم گرانقدر عُمر و سرمایه خود را صرف حفظ زبان پارسی و ایجاد انگیزه در ایرانیان برای مقابله با نفوذ و حمله اجانب کرده است.

در تاریخ معاصر نیز به دلایل گوناگون فرهنگی، سیاسی، دینی و ...، گاهی دیده می‌شود که گروهی با عناوینی از قبیل «میهن‌پرستی، ملی‌گرایی، نژاد ایرانی و ...» سعی در جدایی بین زبان، فرهنگ، دین و ... دارند. امید است این پژوهش — که به شیوه گردآوری مطالب به صورت کتابخانه‌ای انجام می‌شود — بتواند پلی ارتباطی بین این دیدگاه‌ها ایجاد نماید.

فردوسی حکیم از سویی یک ایرانی عاشقِ زبان و فرهنگ فارسی است و از سوی دیگر مسلمان با گرایش شیعی و ارادتمند به معصومین (علیهم‌السلام) به‌ویژه حضرت علی (علیه‌السلام) است. در بخش‌های زیادی از شاهنامه می‌توان به تسلط او به مفاهیم آیات قرآن کریم و احادیث بزرگان دینی و وارد کردن این مضامین در شعرش پی برد. گاهی این مشابهت‌ها آنقدر زیاد است که پژوهشگر احساس می‌کند ترجمه آیه یا حدیثی را به زبان شیوا و روانِ پارسی می‌خواند.

در بخش تاریخی گاهی بیت‌به‌بیت بزم‌ها و مجالس پادشاهان با حکیمان و دانشمندان، پندهای حکیمانه با مضامینی عالی را داراست و گاهی این شک را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند که شاید به دلایل مختلف (از جمله فرصتی برای بیان عقاید، واکنش به قرمطی خواندن او توسط سلطان محمود، حفظ و ترویج کلام مولایش علی (علیه‌السلام) و سایر معصومین (علیهم‌السلام) ...) فردوسی بزرگ خواسته باشد تسلط خود را بر تعالیم دینی ادیان زرتشت و اسلام و حکمت‌های معصومین (علیهم‌السلام) را در قالب ابیاتی زیبا به سمع و نظر خوانندگان و شنوندگانش برساند.

با توجه به موارد مذکور باید در این پژوهش به دنبال پاسخ به پرسش‌هایی از قبیل: «در کلام حکما در بیان شرایط پیشوا و حاکم چه مشابهت‌ها و تفاوت‌هایی دیده می‌شود؟ بین دیدگاه حکیمان مانند بوزرجمهر و فردوسی، با دیدگاه حضرت علی (علیه‌السلام) در نهج البلاغه در بیان شرایط پیشوا و حاکم چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟ علت این مشابهت‌ها یا تفاوت‌های چیست؟» بود.

۲-۱. پیشینه پژوهش:

در این رابطه پژوهش‌هایی با عناوین مختلف همچون «بررسی و تحلیل هفت بزم» نوشته فاطمه غلامی و نجف جوکار (۱۳۹۰)، «خسرو انوشیروان و شکوفایی فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانیان» نوشته شهرام جلالیان و نجم‌الدین گیلانی (۱۳۹۶)، و کتاب‌ها و نوشتارهایی با عناوین «با نگاه فردوسی: مبانی نقد خرد سیاسی در ایران» نوشته باقر پرهام (۱۳۷۳)، «بزم‌های انوشیروان و هفت پند بزرگمهر» نوشته مهرانگیز دانش (۱۳۹۰)، کتاب «پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه» نوشته کاظم موسوی و اشرف خسروی (۱۳۸۹)، کتاب «جلوه‌های خرد و حکمت در شعر فارسی (خردنامه‌ی شاعران)» نوشته

صدرالدین زمانیان (۱۳۹۴)، کتاب «ایران، سرزمین خرد خدایی»، نوشته مهدی هادوی تهرانی (۱۳۸۷) موجود است.

ولی قبل از این پژوهش تاکنون پژوهشی به صورت کار مقایسه‌ای انجام نشده است و پژوهشگران، پژوهشی با این موضوع «مقایسه ویژگی‌های پیشوا و حاکم در هفت بزم انوشیروان با بوزرجمهر و نهج البلاغه» نداشته‌اند و نتایج پژوهش پیش‌رو را ندارند.

۳-۱. ضرورت و اهمیت پژوهش:

علاوه بر اینکه شنیدن شرایط پیشوایان حکومتی، از زبان بزرگمهر حکیم و با شیوایی سخن فردوسی حکیم، خالی از لطف نیست؛ خواندن تاریخ برای یافتن چراغ راه جهت‌دوری از اشتباهات ویران‌کننده پادشاهان گذشته و توجه ویژه به دلایل موفقیت، سربلندی، نیکنامی و عوامل پیروزی‌ها و ... می‌تواند باعث کسب موفقیت‌های روزافزون سیاستمداران در هر عصر و دوره‌ای باشد. این پژوهش علاوه بر علت‌یابی فوق، می‌تواند نمونه‌ای جالب و پلی ارتباطی به بحث چالشی روز جامعه در ناسیونالیسم «ایرانی - عرب - مسلمان» باشد.

۲. بحث و بررسی

در این بخش بایسته‌ها و نبایسته‌های حاکم — یعنی آنچه یک پیشوا باید داشته باشد و متحلی به آن صفات باشد و آنچه حاکم باید از آن‌ها دور باشد — بیان خواهد شد. ابتدا آیات فردوسی سپس موارد موجود مشابه از نهج البلاغه ذکر خواهد شد. البته گاهی مشابهات بیش از موارد مذکور در این پژوهش بوده است که به عنوان نمونه در اکثر موارد فقط یک یا دو مورد از آن‌ها ذکر خواهد شد.

در بیان اهمیت استناد به متون دینی همچون نهج البلاغه توجه به این بخش باید گفت:

به‌هیچ‌وجه پندها و مواعظ دینی را که در بازآفرینی و دگرگونی شخصیت افراد و حتی جوامع انسانی تأثیر عمیقی داشته است، نمی‌توان نادیده گرفت زیرا مواعظ اخلاقی از مظاهر اصلی ادیان و مذاهب الهی است و توجه و دقت در آیات کتاب مقدس قرآن و حتی کلیات اخبار و احادیث اسلامی و مواعظ موجود در کتاب نهج البلاغه روشنگر این حقیقت است مه مواعظ دینی شکل خاص آمرانه و دستوری دارد و در واقع مجموعه‌یی از قوانین اخلاقی است که تأمین سعادت مادی و معنوی انسان‌ها را تضمین کرده است. (ابن مسکویه: ۲۵۳۵: مقدمه مصحح: سی)

۱-۲. بایسته‌ها

داشتن این ویژگی‌ها از ضروریات یک حاکم است. حاکم باید این ویژگی‌ها را داشته باشد یا در کسب آن‌ها تلاش کند:

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۱).

اگر دانایی، دانش و دانشمند نزد پادشاه ارج و قرب داشته باشد تاج و نشان پادشاه بلند می‌شود و نام نیکش بر زبان‌ها جاری خواهد شد و آوازه‌اش فراگیر خواهد شد.

در کتاب سیاست نامه خواجه نظام الملک در باب «مشاورت کردن پادشاه با دانشمند و حکیمان در کارها» آمده است:

مشاورت کردن از قوی رأی بود و از تمام عقلی و پیش‌بینی، چه هرکس با دانش باشد و هر یک چیزی دانند یکی بیشتر و یکی کمتر و یکی دانشی دارد و هرگز کار نه بسته است و نه آزموده و یکی دیگر همان دانش دارد و کار بسته و تجربت کرده. (نظام الملک، ۴۸۵ق: ۱۰۸).

از امام علی (علیه السلام) درباره «خیر» پرسیدند و ایشان دانش‌اندوزی و بردباری را به عنوان مصادیق بارز خیر معرفی نمودند.

لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكُنْ عِلْمَكَ وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمَكَ . (حکمت ۹۴).

بلکه خیر آن است که دانش فراوان گردد و بردباری‌ات بزرگ‌مقدار. (شهیدی ۳۷۵).

ایشان در عهدنامه خود با مالک اشتر نیز از او خواسته است که :

أَكْثَرُ مَدَارِسِهِ الْعُلَمَاءُ وَمُنَاقَشَةُ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ. (نامه ۵۳).

با دانشمندان، فراوان گفتگو کن، و با حکیمان فراوان بحث کن، که مایه آبادانی و اصلاح

شهرها، و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت. (دشتی: ۵۷۳).

۱-۱-۲. دانش و دانش‌آموزی و ثمرات آن

به دانش بزرگ و توانا بود!

فروتن بود شه که دانا بود

بداند، گذشت از بد روزگار،

هر آنکس که او کرده‌ی کردگار

ز دل کاوش دیو بیرون کند!

پرستیدن داور افزون کند

نیازارد آن را که نازردنیست!

پرهیزد از هرچ ناکردنیست

(فردوسی، ج. ۷: ۱۸۲-۱۸۱).



فروتنی، بزرگی و توانایی از ثمرات دانایی است. هر کس از صفات و افعال الهی آگاهی پیدا کند به پرستش بیشتر او مشغول می‌شود و از وسوسه‌های شیطانی تبری می‌جوید و همین دانایی اوست که او را در انجام کارهای خیر و دوری از کارهای بد و منکر همچون آزدن بی‌مورد دیگران و ... یاری می‌کند.

حضرت علی (علیه السلام) نیز در خطبه‌ای چنین فرمودند:

فَلْيَصْطَقْ رَأْسُ أَهْلِهِ وَلْيَحْضُرْ عَقْلُهُ وَيُكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ... (خطبه ۱۵۴).

پس پیشوای قوم باید با مردم خود به راستی سخن گوید، و راه خرد پوید، و از فرزندان آخرت بود، که از آنجا آمده است و هم بدانجا رود. آن که به چشم دل نگرَد، و با دیده درون کار کند آغاز کارش آن است که بداند آنچه کند به سود اوست یا بر او زیان است، اگر به سود اوست پی آن رود، و اگر به زیان اوست باز ایستد. چه، آن که نادانسته کاری کند، مانند کسی است که به بیراهه رود. هر چه در آن راه پیش راند، از مقصود خود دورتر ماند، و آن که از روی دانش کننده کار است، همچون رونده در راه آشکار است. پس نگرنده باید بیاید که پیش می‌رود یا پس می‌آید. (شهیدی ۱۵۳-۱۵۲).

اتَّقُوا مَعْصِيَ اللَّهِ فِي الْحَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْمُحَاسِبُ. (حکمت ۳۲۴).

از نافرمانی خدا در نهمانها بپرهیزید چه آن که بیننده است هم او داوری کننده است.

(شهیدی ۴۲۰).

البته این حدیث کلی است و هر کسی می‌تواند مخاطب آن باشد ولی کسب فضائل اخلاقی و پایبندی

به آن‌ها و دوری از محرمات برای کسی که به‌عنوان پیشوای مردم است، زینده‌تر می‌باشد.

۱-۱-۲. خردمندی برای اعتبار و آبرو دادن به تاج و تخت

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| چُن این گفته‌ها بشنود پارسا | خرد را کند بر دلش پادشا! |
| کند آفرین تاج بر شهریار | شود تختِ شاهی برو پایدار |
| بنازد بدو تاج شاهی و تخت | بداندیش نومید گردد ز بخت! |
| چو برگردد این چرخ ناپایدار | ازو نام نیکو بود یادگار |
| بماناد تا روز ماند جوان | هنر یافته جانِ نوشین روان! |

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۳).

اگر پادشاه پارسا این سخنان را بشنود و طبق عقل و خرد رفتار کند، حتی تاج پادشاهی به او درود

می‌فرستد و او را تحسین می‌کند و تخت پادشاهی برایش ماندگار خواهد شد. تاج و تخت شاهی به چنین

پادشاهی بر خودشان می‌نازند و فرد بداندیش از بخت و اقبال خود ناامید خواهد شد. هر چه از روزگاران بگذرد و دوره دگرگون شود از او نام نیک به جای خواهد ماند و تا زمانی که زمین و زمان خرم و بالنده است، دل و جان پادشاه انوشیروان ماندگار بماند.

كَرْمٍ مِنْ عَقْلِ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظِ التَّجْرِبَةِ. (حکمت ۲۱۱).

بسا خرد که اسیر فرمان هواست، و تجربت اندوختن، از توفیق بود. (شهیدی: ۳۹۷)

كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ حَيْثُكَ مِنْ رُشْدِكَ. (حکمت ۴۲۱).

از خرد تو را این باید که راه گمراهی‌ات را از راه رستگاریت، نماید. (شهیدی: ۴۳۶).

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ فَاسْتَرْحَلْ خُلُقَكَ بِحِلْمِكَ وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ. (حکمت ۴۲۴).

بردباری پرده‌ای است پوشان، و خرد شمشیری است بزان، پس نقصانهای خلقت را با

بردباری‌ات بپوشان، و با خرد خویش هویت را بمیران. (شهیدی: ۴۳۶).

۱-۱-۳. دوری از هوا و هوس با خردمندی

بدانگه که خشم آورد پادشا!

خرد را کند پادشا بر هوا

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۰).

پادشاه هنگام خشم باید خرد را بر هوی و خواسته‌های درونیش غلبه دهد. با توجه به نقش رحمت و رأفت پیشوایان و حاکمان در آرامش جامعه و نیز تأثیر حلم و بردباری آن‌ها در کم کردن کشمکش‌ها و جلوگیری از آشفتگی جامعه، حضرت علی (علیه السلام) در نامه ۵۳ خطاب به مالک اشتر چنین امر می‌کند:

قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِلَى مَامِكَ وَأَنْقَاهُمْ جِنَائاً وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا مِمَّنْ نَطِئُ عَنْ

الْعَصَبِ وَيَسْتَرْجِعُ إِلَى الْعُذْرِ وَيَرَأْفُ بِالضَّعْفَاءِ وَيَتَّبِعُ عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَمَنْ لَا يَثِيرُهُ الْعُنْفُ وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ.

(نامه ۵۳).

برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام تو بیشتر، و دامن او پاک تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید، و عذر پذیرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد کند، درشتی او را به تجاوز نکشاند، و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد. (دشتی: ۵۷۵).

۲-۱-۲. بخشش و سخاوت

به گنج نهفته نیی پایدار!

توانگر به بخشش بود شهریار

(فردوسی، ج. ۷: ۱۹۳).

پادشاه با بخشش توانگر است نه به گنج و ثروت نهفته‌اش.



حضرت علی (علیه السلام) در جایی مردمی که دچار عادت ناپسند اختلاف و پراکندگی شده‌اند را مورد ندا و خطاب قرار داده است، و در بیان حاکم بر مردم می‌فرماید:

لَا يَتَّبِعُنِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْذَّمَاءِ وَالْمَعَامِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلِ
فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَةً. (خطبه ۱۳۱).

سزاوار نیست بخیل بر ناموس، و جان، و غنیمتها، و احکام مسلمانان، ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مالهای آنها حریص گردد. (شهیدی ۱۲۹).

۳-۱-۲. پرهیزکاری و با تقوا بودن

چه نیکوست پرهیز با تاجدار!

چو پرهیزکاری کند شهریار

نگردد به میل و به گندآوری!

ز یزدان بترسد گه داوری

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۰).

اگر پادشاه پرهیزکار باشد، این پرهیزکاری پادشاه خیلی نیکوست. پادشاه و حاکم باید هنگام قضاوت از خداوند بترسد و به هوی و هوس خود توجهی نکند و دلاوری، بهادری و حق‌کشی نکند. قضاوت بین مردم کاری بسیار دقیق، حساس و تأثیرگذار در جامعه است. از همین رو حضرت به مالک اشتر توصیه می‌فرماید:

اختر للحكم بين الناس أفضل رعيتك في نفسك ممن لا تضيق به الأمور ولا تمحكه الخصوم ولا يتمادى في الزلة ولا يحصر من القيء إلى الحقي إذا عرفه ولا شرف نفسه على طمع. (نامه ۵۳).

از میان مردم، برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند، و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن کند. (دشتی: ۵۷۷).

۱-۲-۱-۴. تسلیم قضای و قدر الهی

به پاداش نیکی بجوید بهشت!

ز یزدان شناسد همه خوب و زشت

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۰).

پادشاه همه خوبی‌ها و بدی‌ها (خیر و شرها) را از جانب خداوند بداند و بهشت را به بهای نیکی طلب کند. امیر مؤمنان (علیه السلام) در ضمن خطبه‌ای ستایش و حمد خداوند را در نعمت‌ها و نعمت‌ها بر خود فرض می‌داند:



الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدُ بِالنِّعَمِ وَالنِّعَمُ بِالشُّكْرِ حَمْدُهُ عَلَى آلائِهِ كَمَا حَمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. (خطبه ۱۱۴).

سپاس خدای راست که ستایش را به نعمت‌ها پیوسته می‌دارد، و نعمت‌ها را به سپاس وابسته.

می‌ستاییم او را بر بخشش‌های او، چنانکه می‌ستاییم او را هنگام بلای او. (شهیدی ۱۱۱).

۱-۲-۴. طالبِ رضایتِ خداوند در تمام امور

نباید که اندیشه‌ی شهریار
بود جز پسندیده‌ی کردگار!

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۰).

به عقیده بوزرجمهر اندیشه پادشاه فقط باید رضایتِ خداوند باشد. در بخشی از عهدنامه امیر مؤمنان

علی (علیه السلام) به محمد بن ابی بکر زمانی که او را مامور سرزمین مصر نمود آمده است:

فَأَنْتَ مَحْتَوَقٌ أَنْ تُخَالَفَ عَلَى نَفْسِكَ وَأَنْ تَنْفَعِ عَنْ دِينِكَ وَلَوْلَا لَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ وَلَا تُسْخِطُ
اللَّهُ بِرِضَا أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ غَيْرِهِ وَيَلْسَ مِنْ اللَّهِ خَلْفٌ فِي غَيْرِهِ. (نامه ۲۷).

بر تو سزاوار است که با خواسته‌های دل مخالفت کرده، و از دین خود دفاع کنی، هر چند
ساعتی از عمر تو باقی نمانده باشد. خدا را در راضی نگهداشتن مردم به خشم نیاور، زیرا خشنودی
خدا جایگزین هر چیزی بوده اما هیچ چیز جایگزین خشنودی خدا نمی‌شود. (دشتی: ۵۱۱).

۵-۱-۲. حامی نیکوکاران و دشمن بدکاران

دگر گفت: با تاج و نام بلند
که را خوانی از خسروان سودمند؟
چنین داد پاسخ کزان شهریار
که ایمن بود مرد پرهیزکار،
و ز آواز او بد هراسان بود
زمین زیر تختش تن آسان بود!

(فردوسی، ج. ۷: ۱۹۱).

شخصی در بزمی از بوزرجمهر می‌پرسد: «از پادشاهان کدامیک سودمندتر است؟» و بوزرجمهر چنین

پاسخ داد: «پادشاهی که مردم پرهیزکار در روزگار او ایمن باشند و از هیبتِ صدایش بدکاران هراسان
شوند و زمین بخاطر پادشاهیش آسایش و راحتی بیابد.» یعنی پرهیزکاران، نیکان و ابرار و در کل،
مملکتِ تحت فرمانش در روزگار پادشاهیش در امان و امنیت باشند و بدکاران و خلافکاران برای اعمال
شنیع خود، احساس ترس داشته باشند. حضرت علی (علیه السلام) وقتی شنید خوارج نهروان می‌گویند «جز حکم
خدا حکمی نیست»، فرمود:

لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ... وَقَالَ أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ
فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَسْتَمْتَعُ فِيهَا السَّقِيُّ إِلَى أَنْ تَنْقَطِعَ مَدَّتُهُ وَتُدْرِكَهُ مَبِيَّتُهُ (خطبه ۴۰).



حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه کار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند، و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند با دشمنان پیکار کنند، و راهها را ایمن سازند، و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند، و از گزند تبه کار در امان ماند. [و در روایت دیگری است که چون سخن آنان را در باره حکمیت شنید فرمود: [انتظار حکم خدا را در باره شما می دارم، [و فرمود: [اما حکومتی که بر پایه کردار نیک باشد، پرهیزگار در آن کار خود کند، و در حکومتی که بر اساس تبهکاری است، بد کردار بهره خویش برد تا آن گاه اجلس سر رسد و مرگش در رسد. (شهیدی ۳۹).

۶-۱-۲. دادگری، بخشایش، خشم ممدوح

سپهبد چو با داد و بخشایش ست

ز تاجش زمانه پر آرایش ست!

و دیگر که از کهنتر پر گناه

بجوشد سر نامور پیشگاه!

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۴).

امیر سپاه (اینجا منظور پادشاه است) وقتی عادل و بخشنده باشد حکومت او مایه آراستگی روزگار است. و دیگر اینکه بخاطر زبردست پرگناه و خلافکار خشمگین شود. امام علی (علیه السلام) در بخشی از خطبه قاصعه تعصب ورزی را برای مکارم اخلاقی پسندیده می دارد نه تعصب به قوم و قبیله و امور زشت و ناپسند و شیطان گونه :

فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصِيَّةِ فَلْيُكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِكَارِمِ الْخِصَالِ وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَقَاصَلَتْ فِيهَا الْجِدَاءُ وَالْجُدَاءُ مِنْ بِيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَيَعَاسِبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيْبَةِ وَالْأَخْلَامِ الْعَظِيْمَةِ وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيْلَةِ وَالْأَثَارِ الْمُحْمُودَةِ فَتَعَصَّبُوا لِخَلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْمُحْفَظِ لِلْجَوَارِ وَالْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ وَالطَّاعَةِ لِلرُّؤُوفِ وَالْمُعَصِيَةِ لِلْكِبَرِ وَالْأَخْذِ بِالْفُضْلِ وَالْكُفِّ عَنِ الْبُغْيِ وَالْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ وَالْإِنْصَافِ لِلخَلْقِ وَالْكُفْمِ لِلْعَيْظِ وَاجْتِنَابِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ وَاحْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَذَمِيمِ الْأَعْمَالِ. (خطبه ۱۹۲).

پس اگر در تعصب ورزیدن ناچارید برای اخلاق پسندیده، افعال نیکو، و کارهای خوب تعصب داشته باشید، همان افعال و کرداری که انسان‌های با شخصیت، و شجاعان خاندان عرب، و سران قبائل در آنها از یکدیگر پیشی می گرفتند، یعنی اخلاق پسندیده، بردباری به هنگام خشم فراوان، و کردار و رفتار زیبا و درست، و خصلت‌های نیکو پس تعصب ورزید در حمایت کردن از

پناهندگان، و همسایگان، وفاداری به عهد و پیمان، اطاعت کردن از نیکی ها، سرپیچی از تکبر و خود پسندی ها، تلاش در جود و بخشش، خود داری از ستمکاری، بزرگ شمردن خونریزی، انصاف داشتن با مردم، فروخوردن خشم، پرهیز از فساد در زمین، تا رستگار شوید. (دستی: ۳۹۳).

۷-۱-۲. دشمنی با بدکاران و بدخواهان و کیفر دهنده آنان

کسی کو به بادافره اندر خورست
کجا بدنزاد است و بدگوهرست،
بی آزار تا زو نگرده ستوه!
کند شاه دور از میان گروه

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۱).

کسی که باید به خاطر بدکاریش مکافات شود و نیز آدم بدذات و بدگوهر را شاه باید از میان جامعه دور نماید تا افراد بی آزار و آرام از دست او خسته و آزرده نگردند. برخورد با افراد بدکار باعث آرامش جامعه و فرصتی برای تکثیر خوبی هاست. لذا حیدر کزار رضی الله عنه دور کردن بدکاران از جامعه را از وظایف حاکم می شمارد:

لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعُدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ الضَّعِيفُ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرْجِعَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ.
(خطبه ۴۰).

مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهر مند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت بیت المال جمع آوری می گردد و به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه کرد. جاده ها امن و امان، و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می باشند. (دستی: ۹۳).

۸-۱-۲. دوری از امور مذموم و نکوهیده

همه رخنه پادشاهی به مرد
بداری بهنگام پیش از نبرد
به چیزی که گردد نکوهیده شاه
نکوهش بود نیز با فرّ و گاه،
از دور گشتن پر از غم روا
خرد را بران رای کردن گوا!

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۲).

هر خلل و رخنه‌یی را باید با مردان واقعی بیوشاند. هر چیزی که باعث نکوهش و ملامت پادشاه گردد، موجب ملامت و نکوهش کل سلطنتش است. پس باید از آن امور نکوهیده با عزم راسخ، اراده



محکم و با کمک عقل و خرد دوری کرد. حضرت علی (علیه السلام) در نامه‌ای به عبد الله عباس، وقتی که نماینده ایشان در بصره بود؛ تذکر می دهد که:

فَارْبِعُ أَبَا الْعَبَّاسِ رَحِمَكَ اللَّهُ فِيمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ وَيَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذَلِكَ (نامه ۱۸).
 پس، ابو العباس خدایت بیامرزاد در آنچه بر زبان و دست تو جاری گردد، خوب باشد یا بد، کار به مدارا کن که من و تو در آن شریک خواهیم بود. (شهیدی: ۲۸۲).

۹-۱-۲. دوری از بدگویان و بدگوهران

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| چو باشد جهانجوی با فز و هوش | نباید که دارد به بدگوی گوش! |
| ز دستور بدگوهر و گفت بد | تباهی به دیهیم شاهی رسد! |
| نباید شنیدن ز نادان سخن | چو بد گوید از داد فرمان مکن! |

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۲).

اگر پادشاه جهان‌گیر و طالب جهان، باشکوه و باهوش باشد، نباید به سخنان بدگو گوش دهد. گوش دادن به سخنان دستور (یا وزیر) بدذات و نادانان مایه تباهی و نابودی تاج پادشاه خواهد شد. لذا پادشاه نباید به سخن نادان گوش دهد و چنانچه سخن و خواسته‌ای بد بیان کرد، نباید به گفتار آن‌ها عمل کند. دوری از عیب‌جویان مردم هم دستور قرآنی است و هم در عهدنامه مالک اشتر به‌عنوان یکی از ضروریات حکومت حاکم معرفی شده است. در حالات ائمه معصومین (علیهم السلام) آمده است که ایشان از بدگویی افراد نزدشان جلوگیری می نمودند و علت این امر را «روبرو شدن با پیروان خود با نفس سلیم و دید مثبت» بیان می نمودند.

وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبَهُمْ لِعَايِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ غُيُوبًا أَلْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ وَاللَّهُ يُحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ فَاسْتُرِ الْعُورَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا حُبَّ سِتْرُهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ أَطْلُقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حَقْدٍ وَأَقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَثْرٍ وَتَغَابَ عَنِ كُلِّ مَا لَا يَصْنَعُ لَكَ وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَإِنْ شَبَّهَهُ بِالنَّاصِحِينَ. (نامه ۵۳).

از رعیت، آنان را که عیب جوترند از خود دور کن، زیرا مردم عیوبی دارند که رهبر امت در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبدا آنچه بر تو پنهان است آشکار گردانی، و آنچه که هویداست بیوشانی، که داوری در آنچه از تو پنهان است با خدای جهان می باشد، پس چندان که می توانی زشتی‌ها را بیوشان، تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند خدا بر تو بیوشاند،



گره هر کینه‌ای را در مردم بگشای، و رشته هر نوع دشمنی را قطع کن، و از آنچه که در نظر روشن نیست کناره گیر. در تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر می‌شود اما خیانتکار است. (دشتی: ۵۷۱-۵۷۰).

۱-۱-۲. راستگویی و عقیف بودن

زوان راست‌گوی و دل آزم‌جوی همیشه جهان را بدو آب روی!

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۰).

اگر پادشاه زبان راستگو و دل با تقوی و عقیف داشته باشد در جهان باعث آبروی او خواهد بود.

جَانِيُوا الْكُذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَجَابَّةٍ وَكَرَامَةٍ وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاةٍ وَ
مَهَانَةٍ. (خطبه ۸۶).

از دروغ بر کنار باشید که با ایمان فاصله دارد. راستگو در راه نجات و بزرگواری است، اما

دروغگو بر لب پرتگاه هلاک و خواری است. (دشتی: ۱۴۵).

البته این حکم صرفاً مربوط به حکام نیست ولی شایسته است پیشوای مردم، خود از بهترین مردم در

اعمال و کردار باشد.

۱-۱-۲. سعه صدر و گوش شنوا داشتن

سُخْنُ گوی چون بر گشاید سُخْنُ بمان تا بگوید، تو تندی مکن!

(فردوسی، ج. ۷: ۱۹۶).

اگر سخن گو شروع به صحبت کرد، تحمل کن تا حرفش را بگوید و تندی نکن.

حضرت در عهدنامه خود به مالک اشتر توصیه می‌نماید که:

وَجَلِيسٌ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًا فَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقَعَدُ عَنْهُمْ جُنْدُكَ وَأَعْوَانُكَ مِنْ أَرْضِكَ وَ
شُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مِنْكُمْ غَيْرَ مُسْتَعْتَبٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تَقْدَسَ
أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُسْتَعْتَبٍ ثُمَّ احْتَمَلَ الْحَرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ وَخَّ عَنْهُمْ الصِّيقَ وَ
الْأَنْفَ... (نامه ۵۳).

در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و

یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن

با تو گفتگو کند، من از رسول خدا ﷺ بارها شنیدم که می‌فرمود: «ملتی که حق ناتوانان را از

زورمندان، بی اضطراب و بهانه‌ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد» پس درستی و سخنان

ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خوبی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز (دستی: ۵۸۵-۵۸۳).

۱۲-۱-۲. عدالت در مجازات و دوری از ظلم بر بی‌گناهان

هر آنکس که باشد به زندان شاه
 به فرمان یزدان نباید گشاد
 گنهکار گر مردم بی‌گناه،
 به زند و به اُست آنچه کردست یاد!

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۱).

هر کس که بی‌گناه در زندان پادشاه به‌بهانه جُرمی باشد، باید که پادشاه به فرمان خداوند - که در کتاب زند و اوستا، آزاد گردد.

در کتاب نصیحه الملوک در باب «سیاست و عدل پادشاهان» آمده است: سلطان بحقیقت اُنست که عدل کند میان بندگان وی جور و فساد نکند که سلطان جائر شوم بود و بقا نَبُودش زیرا که پیغمبر فرمود

المَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ. (غزالی، ۱۳۱۵: ۴۰).

يعسوب الدين عليه السلام ناعدالتی را باعث زوال و نابودی حکومت می‌دانند. لذا به مالک اشتر چنین توصیه می‌فرمایند:

إِيَّاكَ وَالْذَّمَّاءَ وَسَفْكَهَا بَعِيرٍ جَلَّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ وَلَا أَعْظَمَ لَتَبِعَةٍ وَلَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَ
 انْقِطَاعِ مَدْعٍ مِنْ سَفْكِ الذَّمَّاءِ بَعِيرٍ حَقَّهَا وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ الْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا نَسَأَ فُكُومِ الذَّمَّاءِ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ فَلَا تَقْوِينَ سُلْطَانًا بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضَعِفُهُ وَيُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ وَلَا عُدْرَةَ لَكَ عِنْدَ
 اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ. (نامه ۵۳).

از خونریزی بپرهیز، و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک مجازات را بزرگ نمی‌کند، و نابودی نعمت‌ها را سرعت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی‌گرداند، و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن. زیرا خون ناحق، پایه‌های حکومت را سست، و پست می‌کند و بنیاد آن را برکنده به دیگری منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست. (دستی: ۵۸۹).

۱۳-۱-۲. مهرورزی نسبت به زیردستان و دوستداران

ششم بر پرستنده‌ی تختِ خویش
 چنان مهر دارد که بر بختِ خویش!



(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۵).

بر هواداران پادشاهی خود همانطوری که بر بخت و اقبال خویش مهر و علاقه دارد، علاقه داشته باشد و مهر بوزد.

أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْحُبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ. (نامه ۵۳).

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. (دشتی:

۵۶۷).

۱۴-۱-۲. هوشیاری در مقابل دشمن

چو آزر باشی ز دشمن به رای

بداندیش را دل برآید ز جای!

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۱).

اگر با درایت و تعقل، حواسش به کارهای دشمن باشد، در زمان مناسب خیال و دل بداندیش را برملا می‌کند. (کنایه از اینکه جلوی توطئه دشمن را می‌گیرد یا در فرصت مناسب دشمنش را زهره ترک خواهد کرد.)

الْحَدْرُ كُلُّ الْحَدْرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ زُبْمًا قَارِبًا لِيَسْعَلَ فِخْذًا بِالْحَزْمِ وَأَتَّهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ.

(نامه ۵۳).

زنهار زنهار از دشمن خود پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می‌شود تا غافلگیر

کند، پس دور اندیش باش، و خوشبینی خود را متهم کن. (دشتی: ۵۸۷).

۲-۲. نبایسته‌ها

حاکم باید این ویژگی‌ها را نداشته باشد یا در دوری از آنها تلاش کند:

۱-۲-۲. ترس، خودرأیی، بخل و عجولی صفات مذموم حاکم

| | |
|----------------------------|--------------------------------|
| دگر گفت بد چیست بر پادشای | کزو تیره گردد دل پارسای؟ |
| چنین داد پاسخ که بر شهریار | خردمند گوید که آهو چهار |
| یکی آنک ترسد ز دشمن به جنگ | و دیگر که دارد دل از بخش تنگ، |
| سدیگر که رای خردمندمرد | به یکسو نهد روز ننگ و نبرد، |
| چهارم که باشد سرش پر شتاب | نجوید به کار اندر آرام و خواب! |

(فردوسی، ج. ۷: ۱۸۹)

در بزمی در حین رد و بدل شدن سؤالات و جواب‌های بین دانشمندان و بوزرجمهر شخصی می‌پرسد:

«برای پادشاه چه چیزی بد است که دل انسان پارسا از آن تیره گیرد؟» و بوزرجمهر چنین پاسخ او را



می‌دهد: «به نظر خردمند، چهار عیب و نقص برای پادشاه عبارتند از: یکی آنکه در هنگام نبرد از دشمن بترسد؛ و دیگر اینکه از بخشش دلتنگ گردد؛ سوم آنکه روز نبرد نظر صحیح اندیشمندان را کنار بگذارد؛ چهارم اینکه عجول باشد و در کارها تأمل و درنگ ننماید».

در نامه‌ای از امام علیه السلام به مردم مصر آن زمان که مالک اشتر را برای فرمانروایی آنها تعیین نمود، می‌خوانیم:

فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَتَأَمَّرُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ. (نامه ۳۸).

من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای بیم نخواست و در ساعت‌های ترس از دشمن روی برنتابد. (شهییدی ۳۱۲).

و در جایی به جابر ابن عبدالله انصاری فرموده است:

يَا جَابِرُ قَوَامِ الدُّنْيَا بَارِعًا عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَجَوَادٌ لَا يَجِلُّ بِمَعْرُوفِهِ وَفَقِيرٌ لَا يَسِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ إِذَا صَبَّحَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَإِذَا جَلَّ الْعَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ تَابَعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ. (حکمت ۳۷۲).

جابر دنیا به چهار چیز بریاست: دانایی که دانش خود را به کار برد، و نادانی که از آموختن سرباز نزند و بخشنده‌ای که در بخشش خود بخل نکند، و درویشی که آخرت خویش را به دنیای خود نفروشد. پس اگر دانشمند دانش خود را تباه سازد نادان به آموختن نپردازد، و اگر توانگر در بخشش خویش بخل ورزد درویش آخرتش را به دنیا در بازد. (شهییدی ۴۲۷).

و به مالک اشتر می‌فرماید:

أَمَلِكَ حِمِيَّةَ أَنْفِكَ وَسُورَةَ حَدِّكَ وَسَطْوَةَ يَدِكَ وَعَرَبَ لِسَانِكَ وَاخْتِرِسَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ وَتَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يُسْكُنَ غَضَبَكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ. (نامه ۵۳).

باد غرورت، جوشش خشم، تجاوز دستت، تندی زبانت را در اختیار خود گیر، و با پرهیز از شتابزدگی، و فرو خوردن خشم، خود را آرامش ده تا خشم فرو نشیند و اختیار نفس در دست تو باشد. (دشتی: ۵۹۱).

۲-۲. درد و رنج رعیت

نباید که خسبد کسی دردمند که آید مگر شاه را زان گزند!

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۱).

نباید کسی دردمند سر به بالین نهد، شاید این باعث آسیب به پادشاه شود.

به امام علیه السلام خبر رسید که گروهی از مردم بصره، عثمان بن حنیف انصاری که در زمان خلافت امیر مؤمنان حاکم بصره بود را به یک میهمانی دعوت کرده اند که فقرا و نیازمندان در آن جایی نداشتند و او نیز دعوت آنها را پذیرفته است. در بخشی از نامه تند خود به او می نویسد:

هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَحْيِرِ الْأَطْعِمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوَّالِيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالسُّبُعِ أَوْ أَيْدِكَ مِبْطَانًا وَحَوْلِي بَطُونٌ عَرْتِي وَأَكْبَادُ حَرَى أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ
وَحَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَكَيْتَ بِيْطْنَةً
أَأَفْعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارُ لَهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أَسْوَأَ لَكُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ فَمَا خَلَقْتُ لِشُعْلَانِي أَكْلَ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ مَهْمَا عَلَفَهَا وَالرَّسَلَةَ شُعْلَهَا تَقْمُمَهَا تَكْرِيْشُ مِنْ أَغْلَافِهَا وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا. (نامه ۴۵).

هیبهات که هوای نفس بر من چیره گردد، و حرص و طمع مرا وا دارد که طعامهای لذیذ بر گزینم، در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد، و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده، و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت: «این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند». آیا به همین رضایت دهم که مرا امیر المؤمنین علیه السلام خوانند و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده، و از آینده خود بی خبر است. (دستی: ۵۵۵).

۳-۲-۲. حرص و طمع

دل شاه گیتی چو پرآز گشت
ور ایدون کجا موبد تیزمغز

روان ورا دیو همباز گشت!
نیاید ز گفتار او کار نغز!

(فردوسی، ج. ۷: ۲۰۵).

اگر دل شاه گیتی از حرص و طمع انباشته شد، دیو با روان او شریک می شود. (به کنایه: روانش همچون دیو، پلید می شود). و در چنین شرایطی است که با وجود راهنمایی های موبد تیزهوش نتیجه جالب و نیکویی حاصل نمی شود.

أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدَّمَاءِ وَالْمَعَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْجَيْلُ قَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتَهُ. (خطبه ۱۳۱).

شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد. (دستی: ۲۴۹).
 إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ وَزُبْمَ شَرِّقِ شَارِبِ الْمَاءِ قَبْلَ رَبِّهِ وَكَلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمَتَنَافَسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِقَلْبِهِ وَالْأَمَانِيُّ تُعْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ وَالْحَطُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ. (حکمت ۲۷۵).
 طمع کشاننده به هلاکت است و نارهاننده، و ضامنی است حق ضمانت نگزارنده، و بسا نوشنده که گلویش بگیرد و پیش از سیراب شدن بمیرد، و ارزش چیزی که بر سر آن همچشمی کنند هر چند بیشتر بود مصیبت از دست دادنش بزرگتر بود، و آرزوها دیده بصیرت را کور سازد و بخت سوی آن کس که در پی آن نبود تازد. (شهیدی ۴۱۲).

۳-۲. نقش حاکم در زندگی فردی و اجتماعی

| | |
|-----------------------------|---------------------------------|
| همه بد ز شاهست و نیکی ز شاه | کزو بند و چاهست و هم تاج و گاه! |
| سر تاجور فرزندان بود | خردمند ازو شاد و خندان بود! |
| از اهرمن ست آن کزو شاد نیست | دل و مغزش از دانش آباد نیست! |

(فردوسی، ج. ۷: ۱۸۳).

به عقیده بوزرجمهر، کیفر و بدی به دست پادشاه است و پاداش و نیکی از جانب اوست. همچنین زندانی و دربند کردن (خواری و ذلت) یا مقام و جایگاه دادن (ارجمندی) هم به دست اوست. شاه چون با فزه ایزدی تاج پادشاهی بر سر دارد خردمند باید از این موهبت و جایگاه اعطایی به شاه، شاد و خندان باشد و اگر شادمان نباشد از دیوان و اهریمنان است و قلب و مغز او از دانش بی بهره است.
 در اینجا به استناد آیات و احادیث، تفاوت دیدگاه مؤمن به خدا با مریدان پادشاهان روشن می‌گردد. گاهی در شعر شاعران برای چاپلوسی، تملق، ترس و ... مشاهده می‌شود که شاعر، اوصاف الهی را به پادشاه نسبت می‌دهد که خود این موضوع نوعی شرک خفی است. هر چند این موضوع با توجه به مناعت طبع فردوسی و دوری از مال و منال دنیا توسط ایشان (خرج تمام اموال و املاک خود برای گردآوری و سرودن شاهنامه و ...) در مورد این شاعر حکیم صادق نیست. ولی نباید فراموش کرد که اعراب بعد از حمله به ایران این اعتقاد که «پادشاه سایه خداست» را ترویج نمودند و در بین ایرانیان نیز این باور وجود

داشت که «شاه با فره ایزدی تاج پادشاهی بر سر می‌نهد». لذا وجود موارد اینچنینی دور از ذهن هم نیست.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَدُكَ الْخَبِيرُ
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (قرآن، ۳: ۲۶).

بگو: خداوند، ای مالک فرمانروایی، به هرکه بخواهی فرمانروایی می‌دهی، و از هرکه بخواهی فرمانروایی را می‌ستانی، و هرکه را بخواهی عزیز می‌کنی، و هرکه را بخواهی خوار می‌سازی. خوبی‌ها فقط به دست توست، همانا تو بر هر چیزی توانایی. (ترجمه قرآن، ۱۳۸۵: ۵۳).
و اما در مورد مالک حقیقی محققاً باید همنوا با کل هستی، خداوند متعال را مالک حقیقی دانست و این صفات فقط شایسته خداوند است:

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (تغابن: ۱).
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند؛ مالکیت و حکومت از آن اوست و ستایش از آن او؛ و او بر همه چیز تواناست! (ترجمه قرآن، ۱۳۷۳: ۵۵۶).
حضرت علی (علیه السلام) در واکنش به مدح و ثنای شخصی می‌فرماید:
إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ سُجُودَهُ فِي نَفْسِهِ وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ... وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى. (خطبه ۲۱۶)

... مردم از پست‌ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش‌اند، و کشور داری آنان بر کبر و خودپسندی استوار باشد، و خوش ندارم، در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن می‌باشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست می‌داشتم، آن را رها می‌کردم به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است. گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می‌دانند. اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید، تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم بر آیم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد اداء کنم، پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند دوری نجوید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، ... پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری



نیست. او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آنچه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود در آورد. به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود. (نهج البلاغه: ۴۴۴-۴۴۵).

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| چنان دان که آرام گیتی ست شاه | چو نیکی کنیم، او دهد دستگاه |
| به نیک و بد او را بود دسترس | نیازد به کین و به آزم کس! |
| تو مپسند فرزند را جایِ اوی | چو جان دار در دل همه رایِ اوی! |
| به شهری که هست اندرو مهر شاه | نیاید نیاز اندران بوم راه! |
| بدی از تو، از فرّ او بگذرد | که بختش همه نیکوی پرورد! |
| جهان را دل از شاه خندان بود | که بر چهر او فرّ یزدان بود! |
| چو از بخشش بهره یابی بکوش | که داری همیشه بفرمائش گوش! |

(فردوسی، ج. ۷: ۲۱۵).

چنین بدان که شاه باعث آرامش گیتی است و اگر به او خدمت و خوبی کنیم، به ما جاه و مال و جایگاه والا می‌دهد. او به خوب و بد دسترسی دارد ولی کینه و دشمنی نمی‌کند و باعث رسوایی او نمی‌شود و به او ضرر نمی‌رساند. حتی فرزندت را نباید از او بیشتر دوست بداری و رأی و نظر و خواست او را به جان خریدار باش.

شهری که مهر شاه در آن گسترده باشد، نیاز و کمبود در آن راه نمی‌یابد. اگر تو بد باشی به خاطر عظمت و شکوهش از تو می‌گذرد چرا که در اندیشه‌اش این است که نیکی را پیروراند. دل جهان از شادی شاه خندان و خوشحال می‌شود چرا که او دارای نشان و اعتبار خداوندی است. وقتی از بخشش او بهره‌مند شدی بکوش تا همیشه گوش به فرمان او باشی.

أَصِفِ اللَّهَ وَأَصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلُ
تُظْلِمُ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ
أَوْ تَتُوبَ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةٍ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ
الْمُظْطَهَدِينَ وَهُوَ اللَّطِيفُ بِالْمُرْصَادِ. (نامه ۵۳).

با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا

دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی کند، و کیفر او را نزدیک نمی سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمکاران است. (دشتی: ۵۶۹).

۳. نتیجه:

وجود تشابهات فراوان در سخنان حکیمانه بوزرجمهر در «هفت بزم» و حضرت علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» بیانگر چند موضوع است:

۱-۳. سخنان حکیمان در طول تاریخ با زیادت و نقصان بیانگر خط فکری یکسان بین آنهاست. نژاد، فرهنگ، تاریخ، جغرافیا و ... نمی توند مانع پذیرش یا بیان سخن حق از طرف فرد حکیم باشد.

۲-۳. از لحاظ تاریخی حضرت علی (علیه السلام) قبل از فردوسی بوده است و بعد از دوره ساسانیان؛ به دلیل ارادت و علاقه فردوسی حکیم به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) به ویژه حضرت علی (علیه السلام) و نیز آوردن ترجمه احادیث آن امام همام در اشعارش، و با در نظر گرفتن این موضوع که فردوسی به احتمال زیاد به «گفت‌وگوهای کامل انوشیروان» دسترسی نداشته است؛ می توان به این نتیجه رسید که بخش‌های زیادی از سخنان بوزرجمهر که در شاهنامه آمده است، همان سخنان حضرت علی (علیه السلام) است که فردوسی به خاطر جو مذهبی — سیاسی دوره خود از بیانشان به صورت مستقیم طفره می رفته یا احتیاط می کرده است.

۳-۳. حکیم الهی بودن فردوسی، در طول تاریخ ادبی تحت الشعاع حماسه سرایی و اسطوره سرایی ابتدایی شاهنامه واقع شده است. هر چند که در جای جای شاهنامه، سخنان حکیمانه و تلمیحات قرآنی و حدیثی زیادی موجود است ولی در این بزم‌ها؛ فردوسی به نوعی میزان حکمت الهیه خود را به تحدی گذاشته است. تحدی از این جهت که با این ویژگی سبکی و در قالب کلمات اصیل فارسی، تعالیم دینی و مذهبی را بازگو نماید.

۴-۳. شاعران برای گذران زندگی خود گاهی به تملق گویی پادشاهان روی می آوردند تا حدی که بعضی از اوصاف الهی را به پادشاهان می دادند. با توجه به مناعت طبع فردوسی و دوری از مال و منال دنیا توسط ایشان (خرج تمام اموال و املاک خود برای گردآوری و سرودن شاهنامه و ...) شاید بتوان

نتیجه گرفت وجود تفاوت‌های بسیار اندک (مدح انسان تا حدی کمتر از خدا، وصف می و می‌خوارگی، توجیه اعمال بد پادشاهان و ...) در اشعارش، بخاطر بیان سخنان بوزرجمهر یا ... باشد و به عبارتی دیگر خواسته است تا امانتدار متون و داستان‌های گردآوری شده باشد و بیان این سخنان به معنای تأیید این موارد برای خودش و از طرف خودش نیست.

۳-۵. ویژگی‌های منحصر به فرد زبان عربی، علم زائد الوصف، حکیم، خطیب و بلیغ بودن حضرت علی (علیه السلام)، باعث شده است که گاهی یک مفهوم یا توصیه اخلاقی یا سیاسی با حداقل کلمات بیان شود در حالیکه برای بیان آن به زبان فارسی و آن هم به نظم، فردوسی گاهی چندین بیت موقوف المعانی را می‌سروده است.



منابع؛

- قرآن کریم، ترجمه مرکز فرهنگ و معارف قرآن. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵ هـ.
- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی. قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
- نهج البلاغه سیدرضی، محمد بن حسین، بی تا، تصحیح: صبحی صالح، چاپ اول، قم: دارالهجره.
- نهج البلاغه سیدرضی، محمد بن حسین. ۱۳۷۹ ش، مترجم: محمد دشتی، قم: انتشارات مشهور.
- نهج البلاغه سیدرضی، محمد بن حسین. ۱۳۷۸ ش، مترجم: سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱. ابن مسکویه، احمد بن محمد، ۱۳۵۵ ش، *جاویدان خود*. ترجمه تقی الدین محمد شوشتری. تبریز: شفق.
۲. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۷۴ ش، شرح نهج البلاغه (ابن میثم). (ج. ۵)، مترجم: محمد رضا عطایی. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
۳. غزالی طوسی، محمد بن محمد بن محمد بن احمد، ۱۳۱۵ ش، *نصیحه الملوک*. تصحیح: جلال الدین همایی. تهران: چاپخانه مجلس.
۴. فردوسی طوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶ ش، *شاهنامه*. جلد ۷. تصحیح: جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی (مصححین). تهران: انتشارات دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۵. طوسی، خواجه نظام الملک حسن بن علی، ۱۳۴۴ ش، *سیاست نامه*. تصحیح: محمد قزوینی. تهران: کتابفروشی زوار.

